

بحران اوکراین، زمین‌های منطقه‌ای و پیامدهای فرامنطقه‌ای

محمد رضا رستمی^۱

بحران اوکراین با وجود آنکه زمین‌هایی منطقه‌ای دارد، پای قدرت‌های فرامنطقه‌ای را به مجاورت روسیه باز کرده است. روسیه به عنوان قدرتی منطقه‌ای، خواستار حفظ و تقویت نقش خود در قلمرو شوروی سابق است؛ خواسته‌ای که با مقاومت و مخالفت بازیگرانی مانند اوکراین مواجه شده است. از طرف دیگر، غرب بدون وجود زمین‌های ملی و منطقه‌ای، قادر به دخالت در منطقه و به چالش کشیدن بازیگری روسیه نبود. در عین حال، واکنش غرب به عملکرد روسیه در اوکراین، هزینه‌هایی را بر مسکو تحمیل کرده است. مسکو به موازات تداوم بی‌ثباتی در اوکراین در پی امتیازگیری از غرب و گوشزد کردن نقش پراهمیت خود در دیگر مناطق بحرانی است. سوالی که در اینجا مطرح می‌شود، این است که آیا تنش موجود در روابط روسیه و غرب بر سر اوکراین، منجر به تقابلی بین‌المللی بین این بازیگران می‌شود و بحران اوکراین به بحرانی فرامنطقه‌ای تبدیل می‌گردد؟ در این مقاله استدلال می‌شود که با وجود پیامدهای فرامنطقه‌ای اختلاف بر سر اوکراین، بحران اوکراین در اساس، منطقه‌ای است و می‌توان انتظار داشت که ابعاد آن در سطح منطقه مدیریت شود؛ همچنین به رغم تقابل منافع روسیه و غرب در مساله اوکراین، نیاز کرم‌لین به غرب برای تحقق لوازم بازگشت به موقعیت قدرت بزرگ بین‌المللی به همراه عملگرایی مسکو مانع بروز تنش دیرپا و جنگ سرد جدید میان روسیه و غرب و تبدیل بحرانی منطقه‌ای به نزاعی فرامنطقه‌ای می‌شود.

واژگان کلیدی: بحران اوکراین، تنش روسیه و غرب، تحریم، صلح سرد و تعاملات منطقه‌ای.

^۱ نویسنده مسئول، دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران.

Email: Rezarostami1403@gmail.com

تاریخ دریافت: ۹۳/۲/۲، تاریخ پذیرش: ۹۳/۳/۲۹

مقدمه

در دورانی که وابستگی متقابل اقتصادی و اولویت یافتن توسعه و رفاه، قدرتی چون روسیه را در بهره‌گیری از ظرفیت‌های بازیگران خارجی به ویژه غرب مصمم کرده است، بروز بحران‌هایی از جنس درگیری‌های سنتی قدرت‌های توسعه طلب برای بسیاری شگفت‌آور است. شگفتی از آنجا تشدید می‌شود که در فقدان رقابت‌های ایدئولوژیک دوره جنگ سرد و در غیاب همپایگی عصر شوروی میان شرق و غرب در مقاطعی، نزاع‌های سخت بر سر مرزها و سرزمین‌ها درمی‌گیرد که قدرت‌های فرامنطقه‌ای دارای منافع و ملاحظات مشترک با کرملین را به واکنش وامی‌دارد. بحرانی که از مارس ۲۰۱۴ در اوکراین اوج گرفت و به ضمیمه‌شدن شبه جزیره کریمه به خاک روسیه و نبردهای جدایی طلبانه متداوم در شرق اوکراین گسترش یافت را نمی‌توان بدون درک پیچیدگی‌های سیاست خارجی روسیه و نگاه این کشور به قلمرو شوروی سابق که «خارج نزدیک» خود می‌داند و نیز بدون تحلیل برداشت مسکو از انگیزه‌های قدرت‌های غربی از حضور در مجاورت جانشین ابرقدرت پیشین شرق، ارزیابی نمود. روشن است که روسیه در سال‌های پس از پایان جنگ سرد در پی ترمیم موقعیت خود با رویکردهای عمل‌گرایانه بوده و بدین منظور از تعامل با غرب در عرصه‌های مختلف استقبال کرده است. از طرف دیگر مسکو به نحو نظری و عملی، خواست خود را برای ایفای نقش برتر در کشورهای مجاور خود که از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی تولد یافتند، نمایان ساخته است. همچنین قابل انکار نیست که گرایش در میان برخی از جمهوری‌های استقلال یافته از اتحاد جماهیر شوروی به کاستن از وابستگی به روسیه و در عوض نزدیک شدن به نهادها و ساختارهای غربی وجود داشته و اوکراین یکی از جدی‌ترین دولت‌ها در این زمینه بوده است. بنابراین در مورد اوکراین از یک طرف بازیگرانی منطقه‌ای وجود دارند که اهداف و برنامه‌های متفاوت برای خود دارند: روسیه که در پی تقویت موقعیت قدرت خود در منطقه «خارج نزدیک» و تثبیت جایگاه خود به منزله قدرت برتر منطقه است و از این حیث، مخالف افزایش حضور و نفوذ بازیگران فرامنطقه‌ای از قبیل اتحادیه اروپا در قلمرو شوروی سابق است و اوکراین که صحنه رقابت و زورآزمایی سیاستمداران و جریان‌های غرب‌گرا و طرفدار روسیه بوده است و در سال‌های پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، رویکرد نزدیک شدن به ساختارهای غربی از قبیل ناتو و اتحادیه اروپا را دنبال کرده است. علاوه بر این بازیگران، غرب عاملی است که تحولات در

سطح منطقه را تحت تاثیر قرار می‌دهد. البته این نکته به آن معنا نیست که بحران زائیده تلاش‌ها و سیاست‌های غرب است. اروپا و آمریکا به عنوان قدرت‌های فرامنطقه‌ای به تحولات و بحران‌های منطقه «خارج نزدیک» روسیه یا قلمرو شوروی سابق واکنش نشان می‌دهند و بر این تحولات و بحران‌ها اثر می‌گذارند. لذا بحران اوکراین، اگرچه ریشه‌ها و زمینه‌های ملی و منطقه‌ای دارد ولی واجد پیامدهای فرامنطقه‌ای شده و روابط مسکو را با واشنگتن و بروکسل متاثر ساخته است.

در این میان پرسش این است که آیا تنش بر سر اوکراین به جنگ سرد جدیدی میان روسیه و غرب و تقابل تمام عیار این دو بازیگر منجر می‌شود؟ و آیا تراحم اولویت‌های سیاست خارجی روسیه در تسهیل توسعه به مدد غرب از یک سو و راهبردش در داشتن دست برتر در پیرامون خود از دیگر سو، قابل رفع است؟ نوشتار حاضر می‌کوشد با مروری بر بحران اوکراین و اهمیت این کشور برای روسیه به تاثیر این تنش منطقه‌ای بر مناسبات فرامنطقه‌ای روسیه با غرب بپردازد و پیامدهای تقابل جدید بین روسیه با بازیگرانی چون ایالات متحده، اتحادیه اروپا و ناتو را تحلیل کند. این نوشتار با روش تبیینی - قیاسی به بررسی این فرضیه می‌پردازد که؛ با وجود اولویت روسیه در حفظ موقعیت خود در اوکراین به دلیل عملگرایی روسیه و فشارهای غرب، ابعاد مناقشه، منطقه‌ای باقی خواهد ماند و با هم اندیشی غرب و روسیه از بروز تعارضی فرامنطقه‌ای و جنگ سردی نوین در سطح جهانی جلوگیری خواهد شد.

نظریه جنگ و صلح منطقه‌ای به عنوان چارچوب مفهومی

در این نوشتار تلاش می‌شود از نظریه جنگ و صلح منطقه‌ای بنجامین میلر^۱ بهره گرفته شود. باید گفت رویکردهای واقع‌گرا و لیبرال به جنگ به طور کلی و به جنگ منطقه‌ای به طور خاص، مشکل مشترکی دارند که عبارت است از ضعف و نارسایی ناشی از نادیده گرفتن متن سیاسی این جنگ‌ها و به شکل مشخص مسائل بنیادینی چون موضوعات مرتبط با ملی‌گرایی، سرزمین و مرزها که این جنگ‌های منطقه‌ای بر سر آنها در می‌گیرند. افزون بر این، با توجه به اینکه در دوره پس از جنگ سرد، بسیاری از جنگ‌ها به نحو

^۱ . Benjamin Miller

مستقیم قابل انتساب به رقابت قدرت‌های بزرگ نیستند، ضرورت طرح ریزی نظریه‌ای برای جنگ‌های منطقه‌ای خودنمایی می‌کند.

پروچاندن نظریه جنگ و صلح منطقه‌ای مستلزم پاسخ به دو سوال است؛ اولاً علل اساسی جنگ و صلح منطقه‌ای کدام هستند؟ ثانیاً، آیا این علل در سطح جهانی/ نظام محور قرار می‌گیرند یا در سطح منطقه‌ای/ داخلی؟ در پاسخ باید پیوندی میان عوامل جهانی/ نظام محور و تاثیرات منطقه‌ای/ داخلی برقرار کرد و انواع مختلف جنگ و صلح منطقه‌ای متاثر از ترکیب این عوامل را از هم تمیز داد. منطق نهفته در پس این پیوند آن است که انواع مختلف عوامل علی (جهانی یا منطقه‌ای)، انواع مختلفی از نتایج منطقه‌ای به بار می‌آورند که شامل جنگ گرم یا آتشین^۱، صلح گرم^۲، جنگ سرد^۳ و صلح سرد^۴ می‌شوند. نظریه جنگ و صلح منطقه‌ای گزاره‌هایی دارد که برخی از آنها بدین قرار هستند: عوامل منطقه‌ای/ داخلی، نتایج گرم به بار می‌آورند و عوامل جهانی موجب آثار سرد به شمار می‌روند. با وجود آنکه بی‌تردید جهت‌گیری‌ها و خط مشی‌های قدرت‌های بزرگ، بر جنگ و صلح منطقه‌ای اثر گذارند، دامنه نفوذ قدرت‌های بزرگ را باید محدود به نیمی از نتایج منطقه‌ای یعنی جنگ سرد و صلح سرد دانست. نیمی دیگر از این نتایج که جنگ گرم و صلح گرم نامیده می‌شوند، بیشتر تحت تاثیر بازیگران منطقه‌ای و ساختارهای داخلی آنها واقع می‌شوند و انگیزه‌ها و منافع بازیگران منطقه‌ای است که نتایج جنگ گرم و صلح گرم را به بار می‌آورند و قدرت‌های بزرگ خارج از منطقه نمی‌توانند قدرت‌های منطقه‌ای را به صلح گرم یا جنگ گرم وادار کنند.

جنگ سرد و صلح سرد در میانه طیفی قرار دارند که دو طرف آن جنگ گرم و صلح گرم قرار دارند. در وضعیت جنگ سرد، خشونت‌های جاری در روابط دولت‌ها وجود ندارد، اگرچه در هر زمان امکان در گرفتن جنگ وجود دارد. در جنگ گرم، اطراف اختلاف برای حل منازعه، متوسل به زور می‌شوند. صلح سرد وضعیتی است که در آن با وجود آنکه منازعه تخفیف یافته است ولی حل نشده است و با وجود آنکه خطر جنگ کاهش یافته است، احتمال بروزش وجود دارد و این احتمال در رفتار بازیگران در نظر گرفته می‌شود. در صلح گرم بسیار

^۱ . Hot War

^۲ . Warm Peace

^۳ . Cold War

^۴ . Cold Peace

بعید است که طرف‌ها قطع نظر از شدت اختلافات شان، متوسل به زور شوند. هرچه نیروهای تجدیدنظرطلب و ملی‌گرا قدرتمندتر و سطح انسجام دولت پایین‌تر باشد، احتمال جنگ منطقه‌ای فزون‌تر می‌گردد. دو محصول مهم بی‌توازی دولت با ملت، یعنی تجدیدنظرطلبی ملی‌گرا و دولت‌های نامنسجم، تاثیرات بی‌ثبات ساز یکدیگر را تقویت می‌کنند. هنگامی که دولتی تجدیدنظر طلب، تحت هدایت ایدئولوژی‌های الحاق یا ملی‌گرایی باشد یا از چنین ایدئولوژی‌هایی برای منافع خود بهره‌گیرد و همسایه آن دولتی فاقد انسجام و یکپارچگی باشد، دولت اخیر به واسطه جذابیت دولت اول برای عناصر داخلی ناراضی و مداخله فرامرزی بیشتر ضعیف می‌شود. بی‌توازی دولت با ملت، علت مهم جنگ‌های منطقه‌ای است که برخی مناطق را نسبت به مناطق دیگر جنگ پرور تر می‌سازد و معمای امنیتی و رقابت قدرت را در منطقه تشدید می‌کند. با این حال متغیر مهم دیگری در تعیین نتایج نزاع منطقه‌ای؛ حتی وقتی بی‌توازی دولت با ملت و میزان گرایش به جنگ ثابت باشد، وجود دارد. این متغیر دخالت و درگیر شدن قدرت‌های بزرگ است. درگیری قدرت بزرگ می‌تواند سطح و شدت نزاع منطقه‌ای را زیر نفوذ و تاثیر گیرد. بنابراین نظریه جنگ منطقه‌ای با در نظر گرفتن سطوح مختلف تحلیل می‌تواند، نتایج نزاع را بهتر پیش‌بینی نماید (Miller, 2007: 11-20). درگیر شدن قدرت بزرگ در معادلات منطقه‌ای به چهار شیوه، رقابت^۱، همکاری^۲، قطع درگیری^۳ و هژمونی^۴ صورت می‌پذیرد. این عوامل در ترکیبات مختلف نتایجی شامل: جنگ آتشین، جنگ سرد، صلح سرد و صلح گرم سطح بالا را ایجاد می‌کنند. فرض بر آن است که صرف نظر از نوع درگیر شدن قدرت بزرگ، اگر مرزهای ملی و سیاسی، متجانس و دولت‌ها قوی باشند، فرصت فراخی برای ایجاد صلح متعارف یا گرم وجود خواهد داشت. در مقابل هنگامی که مرزهای ملی و سیاسی متجانس نیستند، شکل درگیری و مداخله قدرت بزرگ است که نتیجه را تعیین می‌نماید. به شکل مشخص هژمونی یا همکاری قدرت بزرگ، موجب صلح سرد است در حالی که رقابت یا قطع درگیری و ارتباط به جنگ گرم یا سرد منجر می‌شود. به ویژه وقتی بی‌توازی دولت با ملت با رقابت یا برخی مواقع قطع ارتباط قدرت بزرگ همراه شود، شرایط برای جنگ سرد یا گرم و آتشین، محقق می‌شود. لذا هیچ

1. Competition

2. Cooperation

3. Disengagement

4. Hegemony

یک از متغیرها به تنهایی، توضیح‌دهنده الگوی منازعه نیست، بلکه با در نظر گرفتن همزمان تاثیر این عوامل، تصویر بهتری حاصل می‌گردد. بر مبنای تمایز دولت ضعیف از دولت قدرتمند، الگوهایی به شرح زیر نمودار می‌شوند:

۱. دولت‌های قدرتمند که از نظر ملی متجانس هستند: این دسته دولت‌ها طرفدار وضع موجود محسوب می‌شوند و مناطق متشکل از این گونه دولت‌ها به حل و فصل مسالمت آمیز منازعات، گرایش دارد.

۲. دولت‌های ضعیف که به لحاظ ملی متجانس هستند، دولت‌هایی می‌باشند که مرز محور و حصارگذار به شمار می‌روند. مناطق دارای این دولت‌ها، درگیر جنگ‌های ارضی و مرزی هستند.

۳. مناطق بی‌ثبات: مناطقی هستند که برخی از دولت‌های آن ضعیف و نامتجانس باشند. این گونه دولت‌ها؛ ورشکسته و دستخوش جنگ داخلی می‌شوند و زمینه مداخله سرزمینی همسایگان را مهیا می‌سازند.

۴. دولت‌های قدرتمند که از نظر ملی ناسازگار و نامتجانس باشند؛ تجدید نظر طلب می‌شوند و منازعات مسلحانه‌ای را بر زمینه‌های ملی گرایانه به راه می‌اندازند. این منازعات بر مبنای یکی از این شرایط ناسازگاری خارجی افروخته می‌گردند:

الف) اگر یک یا چند همسایه آن دارای اکثریت نژادی مشابه با دولت تجدید نظرطلب باشند، ممکن است دولت تجدید نظر طلب درصدد برآید اتحادسازی سیاسی را دنبال کند، به خشونت متوسل شود و این کار را بر مبنای ملی‌گرایی توجیه کند. همسایگان از طرف چنین دولتی نامشروع قلمداد می‌شوند که حق تعیین سرنوشت ندارند.

ب) اگر همسایگان اقلیت‌هایی از قومیتی داشته باشند که در دولت تجدید نظرطلب اکثریت هستند. احتمال دارد دولت‌های تجدید نظرطلب، الحاق‌گرایی^۱ و انضمام را در برابر سرزمین‌های همسایه تعقیب کنند.

پ) ممکن است اقلیت قومی یکسان در دولت‌های مجاور، جهت‌گیری حفظ وضع موجود این دولت‌ها را سبب شوند و پرهیز از تجدید نظرطلبی ملی‌گرایانه را تسهیل سازند.

^۱ . Irredentism

عدم الحاق سرزمینی در عین وجود دولت‌های ضعیف و ناسازگاری داخلی، می‌تواند همراه با جنگ داخلی و مداخله خارجی باشد (Ibid: 372-373).

زمینه‌ها و حوادث منجر به بحران در اوکراین

برای بررسی بحران منطقه‌ای بر سر مساله اوکراین لازم است در ابتدا، زمینه‌های شکل‌گیری این بحران مرور شود. بحران ۲۰۱۴ در پی اعتراضات عمومی به خودداری حکومت ویکتور یاناکوویچ^۱ از پیوستن به چارچوب همکاری کشورهای شرق اروپا با اتحادیه اروپا در کنار چهار کشور دیگر در دسامبر ۲۰۱۳ آغاز شد. اعتراضات تا ۲۲ فوریه ۲۰۱۴ که یاناکوویچ طرفدار روسیه از قدرت خلع شد، ادامه یافت. پس از آن رهبری موقتی شکل گرفت که در آن الکساندر ترچینوف^۲ به عنوان رئیس جمهور و ارسنتی یاتسنیوک^۳ به عنوان نخست وزیر مشغول کار شدند. انتخابات در ۲۵ می ۲۰۱۴ برگزار شد و پترو پوروشنکو^۴ به ریاست جمهوری برگزیده شد (Lukyanov, 2014:6).

این بحران ابعاد رسانه‌ای، جنگ اطلاعاتی و مهم‌تر از اینها جنبه اقتصادی به خود گرفت. تا سپتامبر ۲۰۱۴، حداقل ۳۰ شرکت روسی و ۱۰۰ فرد روسی در لیست تحریم‌های آمریکا و اتحادیه اروپا قرار گرفتند و روسیه نیز از اهرم انرژی علیه اوکراین و اروپا استفاده کرد. وزیر دارایی روسیه ۲۴ نوامبر ۲۰۱۴ گفت که این کشور در اثر تحریم‌های غرب بر سر بحران اوکراین حدود چهار میلیارد دلار در سال زیان می‌دهد (http://www.enca.com, 2014).

نباید شکاف داخلی در اوکراین را که زمینه‌ساز دخالت روسیه بوده است نادیده گرفت. در واقع عدم انسجام داخلی در اوکراین، بسترساز دخالت قدرتی منطقه‌ای چون روسیه بوده است. عدم انسجامی که منجر به درگیری نظامی یا جنگ گرم در سال ۲۰۱۴ شد. هر انتخابات یا نظرسنجی در اوکراین از زمان فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، اشاره‌ای به وجود دو اوکراین داشته است، یکی متمایل به غرب و دیگری رو به مسکو، یکی رای‌دهنده به یولیا تیموشنکو^۵ یا ویکتور یوشچنکو^۶ و دیگری طرفدار یاناکوویچ، یکی علیه پوتین و دیگری حامی

1. Victor Yanukovich

2. Alexander Turchinov

3. Arseniy Yatsenyuk

4. Petro Poroshenko

5. Yulia Tymoshenko

6. Victor Yushchenko

وی. شگفت آور نیست که بسیاری، هراس دارند برکناری یاناکوویچ، ضمیمه شدن کریمه به روسیه و تصفیه شرق اوکراین از طرف روسیه به تقسیم اوکراین به دو سرزمین جداگانه منجر شود. در تحولات ۲۰۱۴ در اوکراین به‌رغم نگرانی‌های موجود در مورد وارد شدن اوکراین به جنگی داخلی، بی‌ثباتی‌ها بیشتر در دو منطقه دونتسک^۱ و لوهانسک^۲ رخ داد و دیگر مناطق جنوب شرقی مانند نیپروپتروفسک^۳، زاپوریژیا^۴، میکولایف^۵، اودسا^۶، خارکیف^۷ و خرسن^۸ کم و بیش با ثبات باقی مانده‌اند. هیچ یک از این مناطق تلاطماتی را که کریمه و بخش‌هایی از دونتسک و لوهانسک از سر گذراندند، تجربه نکردند؛ اگرچه تاخت و تاز روسیه می‌تواند وضعیت را بی‌ثبات سازد. در عین حال تلاش‌های نخبگان اوکراینی برای همزیستی پس از یاناکوویچ، با نگرش‌های مشابهی در میان توده‌های مردم همراه بوده است. نظر سنجی تابستان ۲۰۱۴ موسسه بین‌المللی جامعه‌شناسی^۹ حکایت از آن داشت که بیش از ۷۰ درصد از اهالی جنوب و شرق کشور، دیگر یاناکوویچ را رئیس جمهوری مشروع نمی‌دانند؛ ۷۹ درصد از جدایی از کی‌یف حمایت نمی‌کنند؛ ۲۵ درصد از فدرالیسم و ۴۵ درصد از تمرکززدایی جانبداری می‌کنند. با این وجود که در لوهانسک و دونتسک طرفداران یاناکوویچ چشمگیرتر بودند ولی تنها ۲۰ تا ۳۰ درصد از اهالی این مناطق از شورش مسلحانه و یا الحاق به روسیه پشتیبانی می‌کردند. این رقم در دیگر مناطق زیر ۱۰ درصد بود (Popescu, 2014). لذا حمایت عمومی چندان از جدایی طلبی مسلحانه یا مداخله روسیه وجود ندارد.

با این حال مسکو حق و سهمی را برای خود در سرزمین‌های شوروی سابق قائل است که توجیه‌گر مداخله کرملین محسوب می‌شود. شاید آشکارترین جلوه عملیاتی دکتورین مونروئه روسی، واکنش مسکو به گسترش انقلاب‌های رنگی در منطقه در سال‌های ۲۰۰۳ و ۲۰۰۴ باشد. روسیه در این زمینه با نادیده گرفتن نارضایتی‌ها از دخالت خود در امور داخلی کشورهای منطقه از انتخابات اوکراین گرفته تا کاربرد تسلیحات در برخی دیگر از کشورهای

^۱ . Donetsk

^۲ . Luhansk

^۳ . Dnipropetrovsk

^۴ . Zaporizhia

^۵ . Mykolaiv

^۶ . Odessa

^۷ . Kharkiv

^۸ . Kherson

^۹ . International Institute of Sociology

مستقل مشترک المنافع، تحولات پیرامون خود را ناشی از دخالت خارجی در منطقه نفوذ روسیه و تحریک خارجی توصیف نمود و با اعلام الگوی جدیدی از «دموکراسی مستقل»^۱ به آن واکنش نشان داد (Skak, 2010: 146).

این خواست برتری جویانه کرملین با غرب‌گرایی جمهوری‌های اروپایی بازمانده از شوروی سابق در تقابل قرار می‌گیرد. از طرف دیگر اروپاگرایی کشورهای شرق اروپا به موازات نزدیک شدن آنها به ایالات متحده صورت می‌گیرد؛ چنانکه کلیه اعضای جدید اتحادیه اروپا از ۱۹۹۸ به ناتو نیز پیوسته‌اند و حمایت عمومی آنها از سیاست‌های آمریکا در مواردی چون جنگ ایالات متحده در عراق و افغانستان وجود داشته است ضمن آنکه در این کشورها جدیت برای کاستن از سلطه مسکو و ادغام در ساختارهای غربی وجود داشته است که منجر به پاسخ‌های تند روسیه از جمله؛ جنگ گرجستان در ۲۰۰۸ و شناسایی آبخازیا و اوستیای جنوبی، جنگ سایبری علیه استونی در ۲۰۰۷ و جنگ گازی با اوکراین در ۲۰۰۹ شده است. کرملین که در پی نمایش دست برتر خود در منطقه نفوذش است حتی در مواردی مانند جنگ گرجستان با توجه به حمایت واشنگتن از الحاق کی‌یف و تفلیس به ناتو، پیش دستی کرد. حضور آمریکا در آسیای مرکزی نیز نگرانی روسیه را به دنبال داشته و مسکو را به تضعیف رقیب علاقه‌مند کرده است. خروج نیروهای آمریکا از ازبکستان در ۲۰۰۵ به دنبال حادثه اندیجان که به نزدیکی مجدد تاشکند و مسکو انجامید، نمونه‌ای از رقابت در آسیای مرکزی است. به هر حال از نگاه مسکو، نقش واشنگتن در تضعیف بازیگری روسیه در منطقه و تشویق دولت‌های پیرامون روسیه به پیوستن به نهادهای غربی، مانعی در راه روابط دو جانبه کرملین و کاخ سفید به شمار می‌رود (Kanet, 2010: 215-216).

موضع‌گیری مقامات روسیه در جهت توجیه دخالت خود در امور منطقه که زمینه‌ساز تنش‌های متناوب است، گاه مجال استدلالی را علیه خودشان نیز به وجود می‌آورد. مجاورت روسیه با اروپا اگرچه فی‌نفسه پدیده زیان‌باری برای روسیه به شمار نمی‌رود ولی اهرمی را به اروپا برای اعمال فشار بر کرملین می‌دهد. پوتین زمانی در کنفرانسی مشترک با رئیس وقت کمیسیون اروپا، خوزه مانوئل باروسو^۲، با ذهنیت استقلال دادن به آبخازیا و اوستیای جنوبی و شاید ترانزنیستریا^۳، اعلام کرد که اگر اروپا تصمیم مشخصی را در مورد

^۱ . Independent Democracy

^۲ . Jose Manuel Barroso

^۳ . Transnistria

کوزوو اتخاذ کرد، باید در دیگر نقاط جهان نیز چنین کنیم و قواعد باید برای همگان یکسان باشد ولی این استدلال، راهی را نیز برای مساله چچن باز می‌کند. این موضع گیری‌ها که امتیازی را برای روسیه مطالبه می‌کنند، خود حکایت از گذار از هنجاری دارند که در آن حقوق اقلیت‌های قومی و ملی برجستگی می‌یابد. در همین چارچوب گسترش نهادهای غربی به مرزهای روسیه نیز که به میزان زیادی، خواست خود جمهوری‌های همسایه روسیه است کرملین را به لحاظ استدلال بر مبنای استقلال ملت‌ها و احترام به خواسته‌ها و تصمیمات آنها در وضعیت دشواری قرار می‌دهد (Skak, 2010: 149). لذا شاید بتوان گفت که حضور غرب در پیرامون روسیه و سرایت ارزش‌ها و هنجارهای غربی به تحلیل مسائل قومی در کشورهایی چون اوکراین، اگرچه نارضایتی مسکو را به وجود می‌آورد، ولی زمینه ساز تن دادن کرملین به سازش و مصالحه شود. در این صورت تجدیدنظر طلبی روسیه در منطقه که با الحاق کریمه به خاک روسیه مشاهده شد با توجه به نفوذ هنجارهای غربی تعدیل می‌گردد و امکان دارد در مورد اوکراین به مصالحه منجر شود.

ملاحظات امنیتی روسیه و جایگاه اوکراین

برای درک ریشه‌های بحران اوکراین و نیز شناسایی لوازم برقراری صلح در منطقه، ضرورت دارد، اهمیت این کشور برای روسیه تبیین گردد و نشان داده شود که چگونه انگیزه‌های قدرت منطقه‌ای چون روسیه در کنار شرایط داخلی اوکراین به بروز درگیری نظامی، انجامید. روسیه از زمان به قدرت رسیدن ولادیمیر پوتین در سال ۲۰۰۰، توانمندی‌های خود را گسترش داده و با جدیت در جهت احیای نفوذ در نوار جنوبی بی‌ثبات از قفقاز گرفته تا آسیای مرکزی و افغانستان کوشیده است. این احیای نفوذ با حضور غرب در مرزهای روسیه که تجلیات آن گسترش ناتو و حضور نظامی ایالات متحده در منطقه است در تزاخم قرار دارد. روسیه حضور غرب را مانعی بر سر اعاده نفوذ خود در اوراسیا می‌داند. روسیه را می‌توان حداقل در مرزهای جنوبی و غربی خود یعنی در مناطقی که آشوب سیاسی و ملی‌گرایی، اهداف مسکو را با دشواری روبه‌رو می‌سازد، تجدیدنظر طلب تلقی کرد. انقلاب‌های رنگی در گرجستان، اوکراین و قرقیزستان و تلاش‌های متعاقب تفلیس و کی‌یف برای عضویت در ناتو، شواهدی از کوشش‌های غرب برای بر سر کار آوردن حکومت‌های طرفدار غرب و مخالف روسیه فراهم کرد. پوتین و دیگر مقامات روسیه متقاعد

شدند که غرب در صدد است تجربه بالتیک را در قفقاز و آسیای مرکزی تکرار نماید. در این شرایط اوراسیاگرایی در روسیه وجه بارز سیاست خارجی شد. مسکو در مفهوم سیاست خارجی روسیه در جولای ۲۰۰۸، خود را برای اولین بار قدرتی اوراسیایی و نه اروپایی توصیف می‌کند. این به معنای رویکرد روسیه به گسترش مناسبات خود با کشورهای مستقل مشترک المنافع و شرق و جنوب آسیا است. اوراسیاگرایی بخشی از الگوی بزرگ‌تری است که در آن کرملین از گسترش کانون‌های قدرت در خارج از ساختارهای آمریکایی-آتلانتیکی جانبداری و خود را به مثابه بازیگری فعال، اگر نه رهبر در این دسته بندی‌ها معرفی می‌کند. اوراسیاگرایی از منظر سیاست داخلی دلالت بر شکل حکومتی دارد که بیش از آنکه دموکراتیک باشد، اقتدارگرا است و کمتر از جوامع آمریکای شمالی و اروپا، تکثرگرا است. لذا جوامع دموکراتیک و تکثرگرا در امتداد مرزهای روسیه تهدیدزا تلقی می‌گردند چرا که دروازه‌ای برای قدرت‌های متخاصم می‌شوند و نفوذ روسیه را منطقه نفوذ خود تحلیل می‌برد و نیز جرقه مخالفت اقشار متوسط را درون خود فدراسیون روسیه می‌زند (Ziegler, 2010: 156-157).

در مقایسه خط مشی‌های پوتین در سه زیر مجموعه منطقه‌ای قفقاز، آسیای مرکزی و اروپای شرقی می‌توان گفت که آشکارا زیرمجموعه اروپای شرقی، مهم‌ترین مجموعه برای روسیه و پیگیری اهداف مسکو در تبدیل شدن به قدرتی بزرگ است. کشورهای این منطقه شرکای استراتژیک محسوب می‌شوند و در مواردی مانند بلاروس، تشکیل اتحادیه سیاسی هدف گذاری شده است. در این منطقه اوکراین میراث عمده و عرصه پیکار مهم است. ترانزنیستریا در مولداوی نیز در مورد آینده مولداوی و روابط آن با روسیه و غرب تاثیرگذار است. سه کشور اوکراین، بلاروس و مولداوی در حوزه اقتصادی به روسیه وابسته هستند و کرملین می‌تواند در رقابت با غرب این نقش را به فشار و نفوذ سیاسی تبدیل نماید. چنانچه اوکراین از دست برود، امپراتوری روسیه از دست می‌رود و پوتین رویاهای خود را برای بنای دوباره روسیه‌ای بزرگ‌تر بر باد رفته خواهد دید. اوکراین با ارزش‌ترین عامل در تحقق این رویا است و به انگاره روسیه بزرگ‌تر تجسم می‌بخشد. نتیجه این پیکار تا حد زیادی به مناسبات روسیه و اتحادیه اروپا در فضای اقتصادی ارتباط خواهد داشت. شاید کلیت مساله بنای دوباره روسیه بزرگ‌تر، راه دیگری برای ایجاد اروپایی بزرگ‌تر باشد که همگان از آن استقبال می‌کنند (Nygren, 2008: 229).

از سال ۱۹۹۱، روابط روسیه و اوکراین بیشترین اهمیت را در منطقه شوروی سابق داشته است. اوکراین یکی از پایه‌گذاران مهم کشورهای مستقل مشترک المنافع بود؛ نهادی که منشور آن هیچگاه امضا نشد. اولین رئیس جمهور اوکراین لئونید کرافچوک^۱ آشکارا غرب‌گرا بود و خلف وی لئونید کوچما^۲ از ۱۹۹۴ همین جهت‌گیری را ادامه داد. اوکراین اولین کشور در جمع کشورهای مستقل مشترک المنافع بود که نیروی‌های مسلح مستقل را بنا نهاد و خیلی زود درخواست عضویت در ناتو را ارائه کرد و باز نخستین کشور در میان کشورهای مستقل مشترک المنافع بود که برنامه مشارکت برای صلح^۳ را با ناتو در سال ۱۹۹۴ امضا کرد. این کشور در عین حال از موسسین نهاد ضدهمگرایی گوم در ۱۹۹۷ بود. همچنین نخستین کشوری از میان کشورهای مستقل مشترک المنافع بود که موافقت‌نامه مشارکت و همکاری^۴ با اتحادیه اروپا را در سال ۱۹۹۴ امضا نمود. در سال ۱۹۹۹ استراتژی مشترک اتحادیه اروپا در مورد اوکراین در پیش گرفته شد و این کشور در سال ۲۰۰۴ تحت شمول سیاست همسایگی اروپا قرار گرفت. این تحولات در حالی صورت گرفت که روسیه به لحاظ ژئوپلیتیک و ژئو اکونومیک اهمیت زیادی برای اوکراین قائل است. شبه جزیره کریمه یکی از مسائل نامعمول مرزی متعدد و باقیمانده از دوره اتحاد جماهیر شوروی است. واگذاری این شبه جزیره به اوکراین در ۱۹۵۴ صورت گرفت و به نزاعی کوچک در ۱۹۹۱ منجر شد. تنش بر سر کریمه تا ۱۹۹۶ و اجازه یافتن این شبه جزیره برای داشتن قانون خاص خود ادامه داشت. حدود دو سوم از جمعیت کریمه ادعای تبعیت از روسیه دارند و واقعیت تاریخی پیوند کریمه به انگاره روسی مطرح است و این ملاحظات در تنش بر سر این ناحیه موثر بوده است. در حالی که قابلیت‌های نظامی اوکراین پس از شوروی سابق هم حائز حساسیت و اهمیت بود و این حساسیت در سال ۱۹۹۶ با کنار گذاشته شدن زرادخانه اتمی توسط کی‌یف تا حدودی کاهش یافت تا این سال مساله ناوگان دریایی روسیه در دریای سیاه همچنان پابرجا بود. این مساله با شناسایی تعلق کریمه به اوکراین از جانب روسیه در

^۱ . Leonid Kravchuk

^۲ . Leonid Kuchma

^۳ . Partnership for Peace Program

^۴ . Partnership and Cooperation Agreement

سال ۱۹۹۷ در ازای حقوق ناوگان روسیه در سواستوپل^۱ که توافق نهایی در این مورد در ۱۹۹۹ حاصل شد، فروکش کرد (Moshes, 1998: 129-137).

با توجه به این واقعیات و تحت تاثیر تحولات در روابط روسیه و غرب، برخی ناظران به تامل در مورد ملاحظات امنیتی روسیه پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و نگاه غرب به این ملاحظات گرایش یافته‌اند. روسیه کشوری با تراکم جمعیت پایین و فاقد موانع طبیعی زیاد و دارای مرزهای هموار است. این شرایط، روسیه را در برابر تهاجم خارجی آسیب‌پذیر می‌سازد که نمونه‌های تاریخی آن تهاجمات ناپلئون و هیتلر بودند. این امر رهبران روسیه را به تکاپوی عمق استراتژیک انداخته است. در دوران جنگ سرد و به موجب پیمان ورشو، عمق استراتژیک روسیه تا هامبورگ آلمان گسترش یافت. پس از اضمحلال شوروی، کشورهای از قبیل لهستان، کشورهای بالتیک و بخش شرقی آلمان که عمق استراتژیک شوروی محسوب می‌شدند در اردوگاه غرب و ناتو قرار گرفتند. در این موقعیت، کشورهای همجوار روسیه یعنی جمهوری‌های بازمانده از اتحاد جماهیر شوروی در قفقاز و نیز اوکراین و بلاروس در شرق اروپا از حساسیت استراتژیک زیادی برای مسکو برخوردار شدند. روس‌ها گسترش ناتو را به شرق اروپا ناقض قول مساعد جیمز بیکر^۲ وزیر خارجه وقت ایالات متحده می‌دانند که گفته بود، اگر روسیه اتحاد مجدد آلمان را با ناتو بپذیرد، سازمان پیمان آتلانتیک شمالی ذره‌ای به شرق توسعه نخواهد یافت. اوکراین و بلاروس پس از الحاق کشورهای بالتیک به ناتو، تنها دولت‌های حایل میان روسیه و غرب قلمداد شدند. اوکراین در آوریل ۲۰۰۸ در اجلاس بخارست ناتو درخواست برنامه عمل عضویت را که بخشی از درخواست رسمی برای عضویت است، ارائه نمود. آمریکا از این درخواست حمایت کرد ولی کشورهای اروپایی با احتیاط به تلاش اوکراین نگرستند و به ویژه فرانسه و آلمان از عواقب عضویت اوکراین در ناتو واهمه داشتند. دبیر کل وقت ناتو یاپ دو هوپ شفر^۳ به اوکراین و گرجستان وعده داد که روزی عضو ناتو خواهند شد. جنگ روسیه و گرجستان که در اوت ۲۰۰۸ و پس از اجلاس بخارست رخ داد، نگرانی‌ها را در مورد واکنش روسیه به گسترش ناتو به شرق افزون‌تر کرد. در سال ۲۰۱۰ ویکتور یاناکوویچ رئیس جمهور متمایل به روسیه اوکراین، تکاپو برای عضویت در ناتو را متوقف کرد و عضویت را مستلزم حمایت

1. Sevastopol

2. James Baker

3. Jaap de Hoop Scheffer

اکثریت جمعیت اوکراین خواند. در این شرایط حتی انگلستان و آمریکا نیز از موضع پشتیبانی از الحاق کی‌یف به ناتو کوتاه آمدند. با کنار رفتن یاناکوویچ، نگرانی روسیه از مطرح شدن دوباره درخواست اوکراین به ناتو احیا شد. در حالی که سرنوشت یاناکوویچ با امضای موافقت نامه پیوستگی^۱ با اتحادیه اروپا گروه خورده بود و با وجود آنکه پیوندی میان اتحادیه اروپا و ناتو وجود دارد ولی پوتین در نوامبر ۲۰۱۳ میان این دو نهاد تفاوت قائل شد و در حالی که تاکید می‌کرد که مخالفتی با موافقت نامه میان اوکراین و اتحادیه اروپا ندارد، الحاق اوکراین به ناتو را مقوله‌ای می‌دانست که با مخالفت جدی مسکو روبه‌رو خواهد شد (Smith and Mills, September 2014). به هر حال رویکرد دولت کی‌یف به ناتو و عناصر جانبدار غرب در اوکراین، زمینه حساسیت و عملکرد کرملین را در جلوگیری از کاهش نفوذ خود به دنبال داشته است.

تنش در مناسبات مسکو و غرب در پی بحران اوکراین

غرب‌گرایی بخش‌هایی از دولت و ملت در اوکراین و منافع غرب در منطقه، سبب ساز موضوع گیری و کنش اروپا و آمریکا در قبال خشونت‌ها و درگیری‌های شکل گرفته از مارس ۲۰۱۴ در اوکراین بوده است. دخالت غرب را باید عاملی در حکمفرما شدن جنگ سرد در منطقه و در عین حال ملاحظات غرب برای حفظ ثبات و آرامش را می‌توان از بسترهای ایجاد صلح سرد در منطقه تلقی کرد. در تحولی جدی، ضمیمه شدن شبه جزیره کریمه به روسیه و بی‌ثباتی شرق اوکراین، بار دیگر توجه بازیگران فرآتلانتیک را بر امنیت اروپا متمرکز کرده است. سازمان امنیت و همکاری اروپا و ناتو، تحولات منطقه را زیر نظر دارند. مدافعان اقدام پوتین در الحاق کریمه به روسیه، ادعا می‌کنند که وی خطای خروشچف را در سال ۱۹۵۴ در اعطای این شبه جزیره به اوکراین اصلاح کرده است. برخی صاحب‌نظران نیز از نگرانی روسیه از اوکراینی مرفه، دموکراتیک، دارای سیاست خارجی مستقل و نزدیک به غرب سخن می‌رانند. برخی این دیدگاه را مطرح می‌کنند که بر خلاف این پندار که جاه‌طلبی‌های روسیه با ضمیمه کردن کریمه پایان می‌پذیرد به زودی روشن شد که خواسته‌های روسیه بسیار گسترده‌تر است. سرگئی لاوروف^۲ وزیر خارجه روسیه فهرستی از

^۱ . Association Agreement

^۲ . Sergey Lavrov

خواسته‌های کرملین را به مقامات غربی ارائه کرد که شامل توقف تظاهرات عمومی در حمایت از حکومت کی‌یف، ایجاد نظامی فدرال با انتخاب مستقیم حکومت‌های منطقه‌ای و دارای اختیارات جدید و فراگیر و پذیرش زبان روسی به عنوان زبان رسمی می‌شد. مسکو پس از مخالفت غرب با این خواسته‌ها از اقدام جنبش‌های تجزیه‌طلب در اشغال ساختمان‌های دولتی حمایت کرد و هنگامی که مقامات کی‌یف درصدد باز پس‌گیری این ساختمان‌ها برآمدند، مسکو آنها را فاشیست خواند.

بحران اوکراین حیات تازه‌ای به ناتو و سازمان همکاری و امنیت اروپا داده است. بدبینی همیشگی اعضای این نهادها به روسیه اکنون با شواهدی همراه شده است. روابط روسیه و ناتو متوقف شده است و این سازمان آموزش‌های خود را در لهستان و کشورهای حوزه بالتیک افزایش داده است. رهبران اتحادیه اروپا تحت فشار قرار دارند تا هزینه‌های دفاعی خود را افزایش دهند که البته این امر پیامد مثبتی برای روسیه محسوب نمی‌شود. اگرچه این احتمال وجود دارد که روسیه با توجه به نتایج غیرقابل پیش‌بینی جنگ، به اوکراین تجاوز نظامی نکند ولی خطر ایجاد نزاع چنانچه تنش‌های گسترده به جنگ داخلی منجر شوند، وجود دارد. شورای فدرال روسیه اختیار حفاظت از روس‌ها را در هر جا که تحت تهدید باشند به رئیس‌جمهور داده است. اتحادیه اروپا نیز تمایل خود را به امضای موافقت‌نامه الحاق و نیز پیمان منطقه آزاد تجاری^۱ با اوکراین تکرار کرده است. در این شرایط اتحادیه اروپا می‌تواند به تقویت نهادهای سیاسی اوکراین، تفکیک قوا، دستگاه قضایی مستقل، رسانه‌های آزاد و پارلمان مقتدر و جامعه مدنی این کشور مدد رساند (Cameron, June 2014: 65). آنچه در این مناسبات پیچیده اهمیت دارد، وابستگی اوکراین و نیز اروپا به انرژی روسیه است. روسیه ۳۰ درصد از نیازهای انرژی اتحادیه اروپا را تامین می‌کند و این اتحادیه برای کاهش وابستگی به دنبال راه‌های جایگزینی از جمله آمریکا است. روایت روسیه از بحران اوکراین آن است که رئیس‌جمهور، یاناکوویچ که به شکل مشروع انتخاب شده بود، توسط فاشیست‌های مسلحی که از روسیه، هراسان و از حمایت غرب برخوردار بودند، برکنار شد و روسیه برای صیانت از روس‌زبانان کریمه مداخله کرد. روایت غربی نیز آن است که تظاهرات مردم معترض به فساد و تصمیم رئیس‌جمهور برای عدم امضای موافقت‌نامه الحاق با اتحادیه اروپا به سرکوب سازمان یافته آنان ختم شد.

^۱ . Free Trade Zone Deal

به هر حال زمینه نارضایتی از غرب در دکترین نظامی روسیه قابل ردیابی بوده است. مطابق دکترین نظامی ۲۰۱۰ روسیه، توسعه ناتو به سمت شرق، تهدیدی نظامی محسوب می‌شود. با توجه به این دیدگاه، پایگاه‌های ناتو در بلاروس یا شرق اوکراین، تهدیدی موجودیتی برای روسیه خواهند بود. شاید از دید روسیه، عضویت در اتحادیه اروپا و حتی موافقت‌نامه پیوستگی، اولین گام برای عضویت در ناتو باشد. یک گزینه برای روسیه به منظور بازداشتن ناتو، اشغال سرزمین با زور است. با این حال روسیه فاقد نیروهای نظامی کافی برای آن است که در بلند مدت، اوکراین را به عنوان منطقه استراتژیک حایل در برابر ناتو بدون تقبل مخاطرات استراتژیک عمده، تضمین نماید. زیرا نیروهای مسلح این کشور به لحاظ تعداد و آمادگی، محدودیت‌هایی دارند و بر مبنای ارزیابی مسکو از تهدیدهای جاری در زمان صلح در سرزمین پهناور روسیه پراکنده اند و با توجه به وسعت سرزمین روسیه، تراکم کمی دارند (Norberg and Westerlund, April 2014).

بحران جاری میان غرب و روسیه بر سر اوکراین که البته محدود به این کشور هم نیست در بردارنده گزاره‌هایی اساسی درباره آینده آنچه «نظم جهانی» خوانده می‌شود، است. بنیادین‌ترین گزاره‌ها عبارت هستند از:

۱. برای آینده‌ای نامحدود، نه آمریکا می‌تواند آنچه روسیه انجام می‌دهد را نادیده بگیرد و نه متحدین و شرکای آمریکا در نیمکره شمالی.

۲. روسیه در مجاورت اغلب مناطقی قرار دارد که دل‌مشغولی سیاست خارجی و امنیت ملی ایالات متحده را شکل می‌دهند؛ از اروپا گرفته تا خاورمیانه، قفقاز، آسیای مرکزی و خاور دور. روسیه همچنین در حیطه‌هایی «کارکردی» از قبیل انرژی، تغییر آب و هوایی، منافع مشترک در امنیت سایبری و موضوعات مختلف کنترل تسلیحات درگیر است. این امر روسیه را به دل‌مشغولی ویژه غرب بدل می‌سازد و وجود استراتژی پیچیده و جدی را در غرب ایجاد می‌کند.

۳. روسیه گزینه انزوا از جهان بیرون را اتخاذ نکرده است.

۴. روسیه، غرب و دیگر بازیگران از جنگ سرد جدید منتفع نمی‌شوند و هم روسیه و هم غرب باید در حرکت دادن امور به جهاتی که منافع کلیه کشورهای درگیر را تامین کند، کوشش نمایند (Hunter, August 2014).

از یک دیدگاه شاید استراتژیست‌های روسی برای کشمکشی طولانی مدت بر سر اوکراین و تحمل دشواری‌های قابل توجه اقتصادی به منظور تحقق آنچه منافع اساسی امنیتی می‌دانند، آماده باشند. سیاست خارجی با صلابت ولادیمیر پوتین در حمایت از روس‌تباران در خارج از روسیه، پشتیبانی فزاینده عمومی را در داخل به وجود آورده است اگرچه این وضعیت واکنش غرب را برانگیخته است. تحریم‌های اقتصادی علیه روسیه، محدودیت هدفمند سفر و توقیف دارایی اموال افراد مرتبط با ناآرامی‌ها یک جنبه از این واکنش است. در سطحی دیگر ناتو توجه خود را به اروپای شرقی افزایش داده است و تصمیم گرفته یک نیروی ماموریت مشترک با آمادگی بسیار بالا به منظور واکنش سریع به هر تهدید بالقوه از طرف روسیه تشکیل دهد. ناتو مدعی است که حضور نظامی جدی تر در مرزهای شرقی اش، ناقض پیمان موسس ناتو- روسیه^۱ ۱۹۹۷ نیست. با این حال کشورهای اروپایی در مورد چگونگی رفتار با روسیه متحد نیستند. این کشورها بسته به اهمیت پیوندهای اقتصادی و وابستگی به روسیه در حوزه انرژی، مواضع متفاوتی اتخاذ کرده‌اند. در حالی که برخی حتی خواستار تحریم جام جهانی ۲۰۱۸ در روسیه شده بودند، برخی دیگر با مخالفت خود، مانع حرکت‌های جدید رادیکال بر ضد مسکو شدند (Smith and Mills, September 2014).

مطالب ذکر شده نشان می‌دهد که شرایط حاکم بر مناسبات روسیه و غرب و سابقه رقابت این قدرت‌ها، در سرنوشت بحران منطقه‌ای مانند بحران اوکراین، نقش آفرین است. این سابقه رقابت و بدبینی است که به نظر برخی زمینه جنگ سرد جدید را به وجود می‌آورد. همچنین، منافع و خواسته‌های جدید و مشترک است که می‌تواند صلح را اگرچه در شکل سردش حاکم نماید.

گزینه‌های پیش رو و امکان بروز «جنگ سرد» منطقه‌ای

چنانکه اشاره رفت، غرب و روسیه، رقیب یکدیگر در شرق اروپا بوده اند و گزینه‌هایی را نیز در ابعاد اقتصادی و امنیتی برای رویارویی با یکدیگر در اختیار دارند. در اینجا باید به پیامدهای بحران و گزینه‌های پیش روی بازیگران درگیر اشاره کرد. مواضع و رفتارهای غرب و روسیه در پی تحولات اوکراین، برخی را به این دیدگاه سوق داد که شاید جنگ سرد جدیدی در راه است. ولی در اینجا استدلال می‌شود که به رغم رویارویی‌های

^۱ . 1997 NATO-Russia Founding Act

جدید و برخی تحلیل‌ها در مورد شکل‌گیری جنگ سرد جدید، فرصت‌هایی برای پرهیز از جنگ سرد منطقه‌ای یا فرامنطقه‌ای وجود دارد. به هر حال روسیه در برابر فشارهای غرب، گزینه‌هایی را در مورد روابط اقتصادی با اروپا و آمریکا دارد؛ از جمله خارج کردن دارایی‌های خود که به شکل دلار و یورو در کشورهای عضو ناتو نگهداری می‌شوند و انتقال آنها به کشورهای بی‌طرف، متوقف ساختن صادرات فلزات و مواد معدنی، اعاده مالکیت دولتی، تبدیل تجارت به تجارتي تهاتری، ایجاد سامانه پرداخت الکترونیکی داخلی و انجام معاملات با پول‌های غیرغربی. این اقدامات، اگرچه آثاری در داخل دارند ولی نهادهای مالی غربی را نیز متأثر خواهند ساخت. مناسبات اقتصادی روسیه و غرب از نقش بازیگران ثالث نیز تاثیر می‌پذیرد. در این مورد، هم صاحب‌نظران غربی و هم کارشناسان روسی در تحلیل مواجهه اقتصادی روسیه و غرب، توجه ویژه‌ای به چین می‌کنند. برای مثال در حالی که تامس گراهام^۱ بر این باور است که همکاری نزدیک‌تر واشنگتن با چین در حوزه انرژی، مخاطرات جدی را برای روسیه در پی دارد و مسکو را در موقعیت چانه زنی ضعیف‌تری قرار خواهد داد (Graham, September 2014:37)، فایودر لاکیانوف^۲ استدلال می‌کند که چه بسا چین از تلاش‌های روسیه برای باز آرایش جهانی که همکاری میان کشورهای مخالف با ارزش‌ها و قواعد غربی حاکم بر نظم جهانی را تقویت کند و ارزش‌های اجتماعی متری را در نظر بگیرد، حمایت نماید و اگرچه تمایل ندارد رهبری این گونه تدابیر را بر عهده بگیرد ولی حاضر است با برنامه‌هایی نظیر کاهش اتکا به پول غربی در معاملات همراهی نماید (Lukyanov, September 2014:10). به طور خاص‌تر در تحلیل عواقب بلند مدت رویارویی روسیه و آمریکا، علاوه بر چین باید به اروپا هم نظر کرد. خط مشی‌های مسکو و واشنگتن مبتنی بر پندارهایی در مورد اروپا و چین است. برای نمونه خط مشی‌های امنیتی کاخ سفید در تقویت پیوند با متحدین عضو ناتو، گسترش دفاع موشکی و افزایش همکاری دفاعی و استقرار نیروهای نظامی در مجاورت روسیه، مستلزم اروپای متحدی است که خطر تقابل بلندمدت را بپذیرد. به لحاظ اقتصادی نیز واشنگتن به همراهی اروپا نیاز دارد و برای انزوای کامل اقتصادی روسیه بایستی چین را متقاعد سازد. روسیه نیز به نوبه خود به امکانات همکاری با اقتصادهای نوظهور و شکاف در ناتو می‌نگرد. جلوگیری از ایجاد حایل‌های ضد

^۱ . Thomas Graham

^۲ . Fyodor Lukyanov

موشکی در آسیای مرکزی توسط ناتو که رهبران نظامی روسیه برای کاهش قابلیت مسکو در پیشگیری از حمله هسته‌ای ضروری می‌دانند، مستلزم وجود اختلاف کافی میان اعضای ناتو است. بدون همکاری اقتصادی قدرت‌های نوظهور اقتصادی، اقتصاد روسیه آسیب‌های جدی و دیرپا می‌بیند و بدون اختلاف در ناتو، محیط امنیتی روسیه ممکن است به سرعت وخیم‌تر گردد. لذا شاید استراتژی منطقی برای روسیه پیگیری تلاش‌های گذشته در جلب نظر چین و ایجاد اختلاف میان کشورهای اروپایی باشد (Saunders, September 2014: 7).

در مقابل، ایالات متحده در مقابله امنیتی با روسیه چند گزینه دارد. اولین گزینه تقویت ناتو و تعریف ماموریت تازه برای این نهاد است. بحرین اوکراین موهبتی برای غرب است تا برای ناتو پس از پایان یافتن حضور این سازمان در افغانستان، وظیفه‌ای تعریف کند. آندرس فاگ راسموسن^۱، دبیر کل ناتو، بحرین مذکور را «تغییر دهنده بازی»^۲ خوانده است که ناتو را مجبور می‌کند پنداری را که بیست سال برنامه‌ریزی دفاعی ناتو را هدایت کرده مورد بازبینی قرار دهد. مطابق این پندار، روسیه تهدید فوری امنیتی مطرح نمی‌کند. واشنگتن در اجلاس ویلز^۳ ناتو، این هدف را تعقیب کرد و با حمایت پرشور متحدین اروپای شرقی خود، اعضا را ترغیب کرد، تعهد قبلی خود در مورد اختصاص حداقل ۲ درصد از تولید ناخالص داخلی به دفاع و تقویت قابلیت‌های متعارف از طریق در اختیار گرفتن تجهیزات نوین را برآورده کنند. گزینه دوم، همانگونه که بسیاری از مفسرین پیشنهاد کرده‌اند این است که آمریکا طرح‌های دفاع موشکی در اروپا را مورد تجدید نظر قرار دهد. دولت اوباما در سال ۲۰۰۹، طرح‌های پیشین را برای ایجاد پایگاه‌های دفاع موشکی در لهستان و جمهوری چک رها کرد و به جای آن ساختار متفاوتی را با نام رویکرد سازگار تدریجی اروپا مورد حمایت قرار داد. دولت آمریکا این تغییر را بر مبنای ارزیابی مجدد تهدید ایران توصیف کرد و روسیه نگاه مثبتی در قبال این اقدام نشان داد؛ اگرچه موضع کرم‌لین پس از تحلیل کامل‌تر قابلیت‌های سامانه جدید منفی شد. کاخ سفید می‌تواند اکنون تاسیس سامانه قوی‌تر و کارآمدتر را در اروپا مورد توجه قرار دهد. علاوه بر این واشنگتن می‌تواند همکاری‌های نظامی خود را با دولت‌های شوروی سابق به ویژه جمهوری آذربایجان، گرجستان، مولداوی و اوکراین توسعه بخشد. فشارهایی بر دولت آمریکا در مورد طرح‌های

^۱ . Anders Fogh Rasmussen

^۲ . Game-Changer

^۳ . Wales Summit

عضویت در ناتوی گرجستان و اوکراین وجود دارد، اگرچه دولت‌هایی مانند آلمان در این مورد محتاط‌تر هستند و زمینه‌های داخلی این دو جمهوری شوروی سابق دشواری‌هایی را بر سر راه عضویت آنها ایجاد می‌کند (Graham, September 2014: 33).

این روند نشان می‌دهد که در پس مناقشه اوکراین، تاریخی از تنش امنیتی و رقابت استراتژیک روسیه و غرب وجود دارد. این تنش و رقابت، معادلات منطقه‌ای را متأثر می‌سازد و می‌تواند در سطح منطقه‌ای به جنگ سرد یا صلح سرد منجر گردد. تا آنجا که تقابل بین غرب و روسیه، موضوعیت داشته باشد، منطقه پیرامون روسیه، عرصه رقابت مسکو با بروکسل و واشنگتن قرار می‌گیرد و در صورت تداوم بحران اوکراین، احتمال جنگ سرد منطقه‌ای وجود دارد. یادآوری می‌شود که سیاست خارجی مطالبه‌گر پوتین در پی بازگرداندن تصویر ابرقدرتی مسکو است و روسیه انقلاب‌های رنگی را برنامه‌ای برای شکل‌دهی مجدد به نظم جهانی از طرف غرب و بحران اوکراین را نتیجه تقلای نهادهای غربی از جمله ناتو برای نزدیک شدن به مرزهای روسیه می‌داند. واکنش روسیه به غرب را باید بخشی از تلاش کرملین برای متحد سازی دوباره دولت‌های شوروی سابق دانست که دامنه آن برخی کشورهای خاورمیانه و آسیا را نیز در برمی‌گیرد و لذا می‌توان آن را کوششی در جهت اتحادیه اوراسیایی^۱ نامید (Magen, Moldavsky, and Fainberg, July 2014: 66).

در بعد اقتصادی، غرب انزوای روسیه را تا حدودی دنبال کرده است. در اجلاس ژوئن ۲۰۱۴ گروه ۷ در مورد راه‌کارهای مقابله اقتصادی با روسیه بحث شد. یکی از برنامه‌های گروه ۷ متنوع کردن فزاینده منابع و مسیرهای انتقال انرژی به اروپا بود. اتحادیه اروپا در پی تقویت پیوندها با جمهوری آذربایجان به منظور گسترش کریدور گاز جنوبی و افزایش استفاده از خط لوله گاز ترانس-آناتولی^۲ که از ترکیه می‌گذرد و خط لوله ترانس-آدریاتیک^۳ است که گاز را از یونان و آلبانی به ایتالیا می‌رساند. افزون بر این مقامات عالی‌رتبه اتحادیه اروپا نیاز به تسهیل واردات گاز از ایالات متحده را مطرح کرده‌اند. رئیس شورای اروپا، هرمن فان رامپوی^۴ پیشنهاد کرده است که این موضوع در مذاکرات تجارت فرآتلانتیک و مشارکت برای سرمایه‌گذاری ایالات متحده و اتحادیه اروپا گنجانده شود. اگرچه اجرای این طرح با توجه به زیرساخت‌های

^۱ . Eurasian Union

^۲ . Trans-Anatolian Gas Pipeline

^۳ . Trans Adriatic Pipeline

^۴ . Herman Van Rompuy

مورد نیاز چندین سال زمان می‌برد، امکان حمایت قانونی دو حزبی در آمریکا از آن وجود دارد و در صورتی که تحقق آن که البته منوط به جذاب بودن این طرح برای شرکت‌های اروپایی و آمریکایی است در میان مدت رخ دهد، سیاست انرژی اروپا بازتعریف می‌گردد و موازنه به زیان روسیه به هم می‌خورد (Marshall, September 2014: 65-66).

تحریم‌های اقتصادی غرب علیه روسیه و سیاست منزوی ساختن مسکو، شماری از فرایندهایی را که اقتصاد روسیه را تقویت می‌کنند، معلق ساخته است. کمیسیون اروپا معافیت یک تشکیلات توزیع گاز در شرق آلمان را که از دریای بالتیک گاز روسیه را وارد می‌کند از پاره‌ای مقررات بسته انرژی سوم اتحادیه اروپا^۱ معلق کرد. طرح جریان جنوب^۲ نیز به مشکلات بزرگ‌تری برخورد کرده است و بلغارستان از تعلیق آن تا تصویب کمیسیون اروپا سخن گفته است (Yurgens, September 2014: 40-42). در عین حال، واقعیت فاصله روسیه و غرب از حیث قابلیت‌های اقتصادی، نوع واکنش کرملین را نامتقارن می‌کند. تولید ناخالص داخلی اعضای ناتو و اتحادیه اروپا بیش از ۲۰ برابر تولید ناخالص داخلی روسیه است و لذا مسکو نه در پی مقابله به مثل، بلکه تحمیل هزینه‌هایی بر غرب در اوکراین است (Gaddy and Ickes, May 2014:8).

در کنار موارد فوق، وخامت شرایط نظامی و امنیتی، از مسائلی است که در مورد افزایش احتمال بروز جنگ سرد جدید مورد توجه قرار می‌گیرد؛ ولی می‌توان استدلال کرد که دلایل نظامی و استراتژیک برای عدم اعزام نیروهای نظامی روسیه برای عملیاتی گسترده در اوکراین وجود دارد. این امر به بخش بزرگی از نیروهای روسیه در غرب دریاچه آرال^۳ نیاز دارد و نه تنها به معنای کاهش ظرفیت واکنش روسیه، بلکه به معنای محدود شدن قابلیت مدیریت بی‌ثباتی در مناطق پر نوسان اوکراین است. همچنین این اقدام موازنه نیروی روسیه را با ناتو و نیز در شرق دور با چین تحت تاثیر قرار می‌دهد. دیگر تاثیر منفی این امر آن است که اگر نیروهای روسیه با درگیری در اوکراین و در جنگ‌هایی که به سرعت رخ می‌دهند، کاهش یابند، احتمال دارد آستانه استفاده از تسلیحات غیر متعارف نیز پایین بیاید. در این زمینه به طور خاص **برداشت** روسی از جلوگیری از

^۱ . EU's Third Energy Package

^۲ . South Stream

^۳ . Aral Lake

گسترش هسته‌ای که متضمن استفاده از تسلیحات هسته‌ای تاکتیکی برای جلوگیری از پیشروی دشمن است، نگران کننده است (Norberg and Westerlund, April 2014). در یک برداشت تلاش‌های روسیه برای مقابله به مثل با فشارهای غرب و به طور مشخص تحریم‌ها و محدودیت‌های اعمال شده از طرف ایالات متحده، تنها بیان تعهد این کشور به پرستیژ ملی است. مسکو فاقد همپایگی برای اجرای تدابیر تلافی‌جویانه است و قدرت کافی برای ارائه واکنش برابر و متقابل به تحرکات خصمانه آمریکا ندارد. این امر نه تنها به آن معنا است که پاسخ مسکو باید نامتقارن و خلاقانه باشد، بلکه به آن معنا است که این پاسخ باید به صورت نظام‌مند و استراتژیک صورت گیرد. به علاوه کرم‌لین باید از روندهای عینی تحولات جهانی مانند ترفیع چین و دیگر قدرت‌های اقتصادی و پراکندگی قدرت اقتصادی و نیز از ضعف واشینگتن که ممکن است با منافع و فعالیت‌های مسکو بی ارتباط باشد ولی بر موقعیت کاخ سفید به منزله رهبر جهان تاثیر می‌گذارد بهره گیرد (Lukyanov, September 2014:12).

در مجموع احتمال کمی وجود دارد که تحریم‌ها علیه روسیه به تقابل اقتصادی تمام عیار مسکو و غرب منجر گردد. همچنین باید در نظر گرفت که تاثیرات مستقیم این تحریم‌ها، گرچه ممکن است شدید باشند ولی موقت خواهند بود. با وجود آنکه ممکن است رشد اقتصادی منفی شود و اقتصاد دچار رکود گردد. اما باید در نظر داشت که رشد اقتصادی این کشور قبل از بحران اوکراین بخاطر عواملی چون کاهش بهای نفت، کند شده بود. از طرف دیگر با توجه به اینکه بسیاری از ناظران در روسیه، نسبت به «الگوی جدید» رشد نگران بوده اند، چه بسا تحریم‌ها توجیهی برای وخیم‌تر شدن اقتصاد و کاهش تکاپو برای اصلاحات گردد. این امر گرچه به لحاظ اقتصادی زیان بار است ولی به لحاظ سیاسی برای پوتین مناسب خواهد بود. (Gaddy and Ickes, May 2014:12). مطالب گفته شده، نشان می‌دهد که تقابل حاد نظامی و اقتصادی میان کرم‌لین و غرب و نیز درگرفتن جنگ سرد جدید با دخالت غرب در بحران اوکراین، انتظاری گزاف و احتمال بروز آن ضعیف است.

پیامدهای بحران و امکان «صلح سرد»

اگر با توجه به نظریه میلر بپذیریم که دخالت بازیگران فرامنطقه‌ای تنها می‌تواند صلح سرد و جنگ سرد را محتمل سازد و اگر وقوع جنگ سرد نامحتمل باشد، می‌توان ادعا کرد

که میانجیگری غرب در بحران اوکراین و منافع و ملاحظات مشترک بازیگران درگیر، می‌تواند به ایجاد « صلح سرد » بی‌انجامد.

از نظر برخی منتقدین، روسیه در جریان بحران اوکراین، تصویری را از خود نمایش داد که برای قدرت نرم این کشور سودمند نیست. نقض اصولی از حقوق بین‌الملل مانند عدم توسل به زور، عدم مداخله در امور داخلی دیگران و احترام به تمامیت ارضی دیگر کشورها، نشان داد که مسکو نه از هنجارها که از منطق قدرت پیروی می‌کند. روسیه به‌رغم محتوای عالی اصول دکترینی و نظری، یک وجه مشترک را در رویکردهای سیاست خارجی خود دنبال می‌کند و آن عبارت است از افزایش نفوذ بین‌المللی خود. آنچه برای کرملین بیشترین اهمیت را دارد در اختیار داشتن و نظارت بر منطقه کشورهای مستقل مشترک المنافع و برون نگه داشتن غرب به ویژه ناتو از این منطقه است. شناسایی بین‌المللی روسیه به منزله قدرتی بزرگ و حمایت از روس‌ها در خارج، یکی از اهداف کسب حمایت داخلی از رهبری سیاسی در کرملین نیز هست. با این وجود، بسیاری از کشورهای مستقل مشترک المنافع و سایر همسایگان، روسیه را بیش از آنکه قدرت بزرگی خیرخواه قلمداد نمایند به مثابه قدرتی بزرگ^۱ می‌بینند که امنیت و حاکمیت آنها را تهدید می‌کند. رهبری روسیه در عمل، سیاست خارجی عمل‌گرایی را پیش می‌برد و بیشترین بهره را از فرصت‌های موردی می‌برد. مسکو در سیاست بین‌الملل، همچنان بازی موازنه سازی را اجرا و در جریان آن از شکاف حریفان خود استفاده می‌کند و به جای چندجانبه‌گرایی به روابط دوجانبه اهمیت می‌دهد که در آن می‌تواند بر شریک ضعیف‌تر برتری یابد. کرملین در مرتبه اول به منظور تحقق اهداف خود از ابزار سیاسی استفاده می‌کند ولی گزینه کاربرد ابزار نظامی را به ویژه در کشورهای مستقل مشترک المنافع که در آن قدرت نظامی روسیه، مهیب است، حفظ می‌کند. بدین ترتیب در حالی که درگیری روسیه در منطقه در اوایل هزاره جدید برای مقابله با جدایی‌طلبی بود پس از جنگ ۲۰۰۸ با گرجستان، این درگیری برای حمایت از روس‌ها در خارج صورت می‌گیرد. در واقع روسیه که در سیاست خارجی خود فاقد هویج‌های جذاب است به چماق روی می‌آورد، هرچند این رویه چندان هم موثر نبوده است (Oldberg, 2010: 54).

در مقیاس منطقه‌ای، نگرانی‌های امنیتی در منطقه در پی بحران اوکراین سبب شد، مساله امنیت ملی در راس اولویت‌های شش کشور اوکراین، بلاروس، مولداوی، گرجستان،

^۱ . Big Power

ارمنستان و جمهوری آذربایجان قرار گیرد. شش کشور مزبور ناگزیر از بازبینی موقعیت خود در ساخت امنیتی بین‌المللی هستند و در حالی که ارمنستان متمایل به تداوم ارتباط خود با ناتو است، مولداوی با احتیاط به الحاق این ائتلاف می‌اندیشد و گرجستان با اعتماد به نفس فزون‌تری خواهان یک برنامه اقدام عضویت از ناتو است. به علاوه به خاطر حوادث اوکراین، دو دولت گرجستان و مولداوی، مساله جدایی‌طلبی در آبخازیا و اوستیای جنوبی و نیز ترانزنیستریا را از اولویت خارج کرده‌اند تا اهرم فشار را از روسیه در مجاورت خود بگیرند. نکته دیگر بازگشت دوگانه قدیمی ثبات در برابر دموکراسی در کشورهای منطقه و وزن دادن به ثبات در برابر دموکراسی سازی است که به ویژه در بلاروس و جمهوری آذربایجان مشهود است. حکومت‌های منطقه با استدلال لزوم پرداختن به ثبات داخلی و امنیت ملی، مطالبات دموکراسی خواهانه را به حاشیه می‌رانند که این امر مدلولاتی برای غرب دارد (Inayeh, June 2014:4).

با وجود موارد ذکر شده باید به عامل اقتصاد و تجارت به منزله انگیزه غرب برای فرو نشاندن بحران در شرق اروپا و نیز مشوقی برای بازیگران منطقه‌ای برای پرهیز از تشدید تنش، اشاره کرد. این عامل سبب می‌گردد در بلند مدت، ملاحظات و منافع مشترکی میان قدرت‌های منطقه‌ای و غربی پدیدار گردد و زمینه برای « صلح سرد» و پس از آن با شکل‌گیری پیوندهای مستحکم اقتصادی میان کشورهای منطقه حتی « صلح گرم» فراهم شود. در کوتاه مدت، گزینه‌هایی برای متنوع کردن همکاری اقتصادی و تجاری برای روسیه وجود دارد. برای مثال در حالی که طی سال‌ها دو کشور چین و روسیه به خاطر عدم توافق بر سر قیمت، قادر نبودند به همکاری در حوزه انرژی بپردازند در پی وقایع اوکراین و اعمال فشارهای اقتصادی از طرف غرب بر کرملین، روسیه حاضر شد در حوزه صادرات گاز به چین با این کشور به مصالحه برسد. در قراردادی که در می ۲۰۱۴ میان گازپروم و شرکت ملی نفت چین به امضا رسید، قرار شد روسیه سالانه ۳۸ میلیارد متر مکعب گاز به جمهوری خلق چین صادر کند. اگرچه قیمت دقیق گاز صادراتی اعلام نشد، ولی کارشناسان برآورد کردند که این قیمت، حدود ۳۵۰ دلار برای هر ۱۰۰۰ متر مکعب خواهد بود که از ۴۰۰ دلاری که روسیه در ابتدا مطالبه می‌کرد پایین‌تر است. در این ماه و در اجلاس همکاری دو کشور در شهر شانگهای، نیز قرارداد ۲۰ ساله تامین سالانه ۳ میلیون تن،^۱ LNG برای چین میان دو طرف

^۱ . Liquefied Natural Gas

امضا شد (www.osw.waw.pl , May 2014). با این حال متنوع‌سازی شرکای تجاری روسیه، نیاز متقابل روسیه و غرب و ملاحظات مشترک آنان برای مصالحه در منطقه را تضعیف نمی‌کند. در حالی که کوشش روسیه برای جذب سرمایه‌های خارجی، دشواری‌هایی داشته است، جریان خروج سرمایه از این کشور در ۲۰۱۰ به ۳۳,۶ میلیارد دلار در ۲۰۱۱ به ۸۰,۵ میلیارد دلار در ۲۰۱۲ به ۵۶,۸ میلیارد دلار در ۲۰۱۳ به ۵۹,۷۲ میلیارد دلار و در نیمه اول ۲۰۱۴ به ۷۵ میلیارد دلار رسید (Yurgens, September 2014:40- 42). چنین پیامدهایی، مسکو را به ترمیم مناسبات خود با غرب تشویق می‌کند.

در این شرایط بعید است روسیه که تعهد مالی ۲۰ میلیارد دلاری برای بازسازی و آماده‌سازی کریمه ظرف پنج سال پذیرفته است، به دنبال الحاق مناطق دیگر باشد که تخریب شده‌اند و بار مالی دارند؛ حال آنکه با بارکردن مسئولیت سرزمین و ساکنان آن به کی‌یف، بروکسل و واشنگتن می‌تواند نفوذ خود را افزایش دهد. این امر توسعه‌فزاینده کمک‌های روسیه را به شورشیان در بر دارد و می‌تواند به جای تهاجمی گسترده، نزاعی طولانی و فرسایشی را در اوکراین به وجود آورد و قربانیان و خسارات روزانه جدیدی تحمیل نماید (Saunders, September 2014: 2).

نیاز به تکرار ندارد که تجارت خارجی با غرب برای اقتصاد و قدرت ملی روسیه اولویت دارد. البته تجارت دوجانبه آمریکا و روسیه در مقایسه با تجارت این دو کشور با اتحادیه اروپا و چین، نسبتاً محدود است. با این وجود، روابط تجاری آمریکا و روسیه در سال‌های اخیر دوره‌ای از رشد سریع را تجربه کرده است. حجم تجارت دو کشور که در سال ۲۰۰۹، ۲۴ میلیارد دلار بود در سال ۲۰۱۰ یک سوم افزایش یافت و به ۳۲ میلیارد دلار بالغ گردید و در ۲۰۱۱ از مرز ۴۳ میلیارد دلار گذشت اگرچه در سال‌های ۲۰۱۲ و ۲۰۱۳ به ۴۰ و ۳۸ میلیارد دلار کاهش یافت. جایگاه روسیه و ایالات متحده در تجارت خارجی یکدیگر، به میزان مناسبات تجاری آنها با بازیگرانی چون اروپا و چین نیست. به طور مشخص، روسیه بیست و سومین شریک بزرگ تجاری آمریکا است. طی سال‌های گذشته، موازنه تجاری دو کشور به سود روسیه بوده است؛ این تراز مثبت برای روسیه، با توجه به صادرات کالاهایی چون نفت، فولاد، مواد شیمیایی و فلزات گرانبها به آمریکا رقم خورده است. ولی در مورد اروپا پیوستگی بسیار مستحکم تر است. تجارت روسیه با اروپا ده برابر تجارت مسکو و واشنگتن است و به ۴۴۰ میلیارد دلار می‌رسد. سه چهارم صادرات روسیه به اروپا را بخش

انرژی تشکیل می‌دهد و یک سوم واردات گاز طبیعی اروپا از روسیه است که انتقال نیمی از آن از مسیر اکرین صورت می‌گیرد. در این میان آلمان عامل تعیین‌کننده‌ای برای خط مشی اروپا در قبال اوکراین است؛ چون پیوند اقتصادی و تجاری آن با روسیه بسیار قوی است. تجارت روسیه و آلمان در ۲۰۱۱ مبلغ ۱۱۱ میلیارد دلار بود اگرچه سال بعد با کمی افت به ۱۰۵ میلیارد دلار رسید. صادرات و واردات آلمان و روسیه تقریباً برابر هستند و رهبران کسب و کار فعالان اقتصادی آلمانی اعلام کرده اند که حدود ۳۰۰ هزار شغل در آلمان به رابطه اقتصادی با روسیه وابسته است. همچنین آلمان ۷۵ درصد نیاز خود را به نفت و گاز از روسیه تامین می‌کند (Marshall, September 2014: 54).

از طرف دیگر مقایسه ارقام مربوط به مراودات اوکراین با روسیه و اتحادیه اروپا، نشان‌دهنده موقعیت خطیر کی‌یف است. در سال ۲۰۱۲ از کل صادرات اوکراین ۲۵,۷ درصد به مقصد روسیه و ۳۲,۴ درصد از واردات اوکراین از روسیه بود. حال آنکه در همین سال ۲۴,۳۹ درصد از صادرات اوکراین به اتحادیه اروپا و ۳۰,۹ درصد از واردات این کشور از اتحادیه مزبور بود. همچنین ۶۶,۷ درصد از کل مهاجرت‌های قانونی از اوکراین به خارج در سال ۲۰۱۳ به مقصد روسیه و ۱۹,۷ درصد به مقصد اتحادیه اروپا بوده است. همچنین ۳۶,۷ درصد از وجوه ارسالی اوکراینی‌های خارج از کشور به اوکراین از روسیه صورت گرفت. افزون بر این مطابق سرشماری سال ۲۰۰۱، ۱۷,۳ درصد از جمعیت اوکراین را اقلیت روس تشکیل می‌دهند.

از طرف دیگر باید توجه داشت که غرب به دنبال حمایت مادی از دولت اوکراین در جریان بحران جدید هم بوده است و این امر مناسبات و پیوندهای اقتصادی و تجاری روسیه، اروپا و اوکراین را پیچیده تر می‌کند. به عنوان مثال در پی بحران اوکراین در مارس ۲۰۱۴ بسته کمک مالی به اوکراین از محل بودجه اتحادیه اروپا و نهادهای مالی این اتحادیه ارائه شد. مطابق این بسته، اتحادیه اروپا ۱۱ میلیارد دلار وام و کمک بلاعوض به اوکراین خواهد کرد (Kapitonenko, June 2014:37) این موارد نشان‌دهنده آن است که روندهای اقتصادی و تجاری در شرق اروپا در کنار معادلات امنیتی، حذف تمام عیار یک بازیگر از جریان مبادلات و تعاملات و برقراری جنگ سرد با دخالت خارجی و یا تحمیل جنگ گرم به واسطه تضاد منافع دولت‌های روسیه و اوکراین را به گزینه‌ای دشوار و پرهزینه مبدل کرده است. جان کلام آن است که ملاحظات مشترک میان کشورهای منطقه با نهادها و

دولت‌های غربی، می‌تواند به مثابه انگیزه‌ای در جهت مهار تنش و کشمکش و مشوقی برای حاکم کردن صلح عمل کند.

نتیجه‌گیری

منطقه‌ای بودن بحران و زمینه‌های آن به معنای آن است که صلح گرم یا جنگ گرم را باید با توجه به ریشه‌های تضاد یا همکاری در سطح منطقه جستجو کرد. با توجه به نظریه جنگ و صلح منطقه‌ای می‌توان ادعا نمود که عدم انسجام سیاسی و قومیتی در اوکراین و نیز تجدیدنظرطلبی روسیه به ویژه پس از به قدرت رسیدن اوراسیاگرایان و کوشش آنان برای احیای دست برتر در منطقه «خارج نزدیک»، سبب بروز درگیری و جنگ گرم ۲۰۱۴ شد. از آنجا که در چارچوب نظریه یادشده، دخالت بازیگران فرامنطقه‌ای مانند اروپا و آمریکا، مناسبات بازیگران منطقه را به جنگ گرم یا صلح گرم سوق نمی‌دهد، بلکه تنها می‌تواند به تحقق صلح سرد یا جنگ سرد در مقیاس منطقه‌ای مدد رساند. بحران ۲۰۱۴ اوکراین را باید دارای ریشه‌ها و بسترهائی ملی و منطقه‌ای قلمداد کرد. مهمترین ریشه‌ها و عوامل این بحران عبارتند از بی‌ثباتی و انشقاق سیاسی در اوکراین که در برکناری یاناکوویچ متجلی شد و نیز تجدیدنظرطلبی روسیه در سطح منطقه‌ای که با به قدرت رسیدن مجدد ولادیمیر پوتین با رویکرد اوراسیاگرایی پر رنگ تر شده است؛ رویکردی که سیاست خارجی مطالبه‌گر و مدعی را دنبال می‌کند.

در این برداشت، تلاش برای انسجام قومی و سیاسی در اوکراین و نیز تغییر سیاست خارجی مدعی و چالش‌گر روسیه از عوامل کاهش تنش در منطقه تلقی می‌شوند. با آنکه پیش‌بینی مسیر آتی سیاست خارجی روسیه دشوار است، ولی با توجه به عنصر ثابت عمل‌گرایی در سیاست خارجی این کشور و اولویت داشتن منافع عینی و هموار شدن مسیر توسعه و قدرتمندتر شدن این کشور، می‌توان انتظار داشت که مسکو از افتادن در دام جنگ سرد جدید با غرب بپرهیزد و بر سر اوکراین حاضر به مصالحه‌ای شود که منافع روسیه و غرب را تامین کند. اگرچه اوراسیاگراها در روسیه اهمیت زیادی به نقش روسیه در قلمرو شوروی سابق می‌دهند و خواهان بازگشت مسکو به موقعیت سابق خود به منزله قدرت بزرگ بین‌المللی هستند ولی عمل‌گرایی آنها که به بهره‌گیری از ظرفیت، سرمایه و فناوری

غرب، در فرایند توسعه اقتصادی و تحکیم عناصر قدرت، مجال می‌دهد، مانع رویارویی همه جانبه کرملین با قدرت‌های غربی می‌شود.

روسیه در کوتاه مدت و به صورت تاکتیکی ممکن است به واسطه تداوم بی‌ثباتی در اوکراین در پی امتیازگیری از غرب در منطقه باشد و حتی، کشیدن دامنه رقابت و چانه زنی را به بیرون از منطقه پیرامون خود و به حوزه‌هایی چون خاورمیانه دنبال نماید؛ ولی در بلندمدت با توجه به هزینه‌های مواجهه با اروپا و آمریکا و خسارات ناشی از تحریم‌ها و به ویژه با در نظر گرفتن احتمال کنار رفتن اوراسیاگرایانی مانند پوتین، کاهش تنش و ترمیم روابط با غرب را دنبال خواهد کرد. در صورت استمرار یافتن تقابل، نهادهای غربی می‌توانند از طریق ارسال کمک‌های نظامی و اطلاعاتی و تشویق اوکراین به مقاومت بستر ناکامی روسیه را همانند گرفتاری شوروی در افغانستان به وجود آورند. همچنین ناتو و آمریکا می‌توانند با اعمال محدودیت‌های بیشتر بر صدور فناوری نظامی به روسیه، نوسازی نظامی این کشور را محدود کنند. اعضای ناتو نسبت به روسیه بیش از ده برابر بودجه دفاعی دارند و در رقابت فناوری نظامی و نوسازی صنایع دفاعی، وضع روسیه بهتر از وضع شوروی سابق طی جنگ سرد نیست.

تلاش‌های فرانسه و آلمان برای میانجیگری بین روسیه و اوکراین، یکی دیگر از نمونه‌هایی است که نشان دهنده تمایل اروپا به مدیریت و مهار بحران و پیشگیری از تشدید درگیری‌ها است. در این برداشت غرب می‌تواند با پرهیز از جنگ سرد با روسیه، صلحی سرد را میان روسیه و اوکراین برقرار کند که با تلاش‌های بازیگران منطقه و یافتن منافع مشترک در بلند مدت قابل بدل شدن به صلح گرم خواهد بود.

به هر حال بحران منطقه‌ای اوکراین را نمی‌توان بدون در نظر گرفتن زمینه‌های ملی و منطقه‌ای بی‌ثباتی حل کرد. تا زمانی که رهایی از وابستگی به روسیه و بهره‌مندی از کمک غرب، گزینه دولت و ملت اوکراین باشد، حتی بدون دخالت قدرت‌های بزرگ غربی، تنش پابرجا خواهد ماند و لذا ملاحظات امنیتی و سیاسی، غرب را به دخالت در معادلات منطقه‌ای می‌کشاند. بدین ترتیب به نظر می‌رسد بدون اینکه بحران اوکراین به تقابلی تمام عیار میان کرملین و غرب بر سر تسهیم قدرت و نظم جهانی منجر شود به اصطکاک منافع روسیه با اروپا در منطقه پیرامون روسیه و نیز در مناطق بحران خیز دیگر مانند خاورمیانه منتهی شود. بنابراین بحران اوکراین، اگرچه آثار و پیامدهایی فرامنطقه‌ای دارد که در رویکرد

مجدد مسکو به شرق و تقویت پیوندها با قدرت‌هایی چون چین مشاهده شده است ولی صرفاً با مصالحه فرامنطقه‌ای قابل حل و فصل نیست. اثرگذاری بازیگران غربی می‌تواند جنگ سردی را خلق کند و یا شرایط تحقق صلحی سرد را به وجود آورد؛ ولی حاکم شدن صلح گرم در منطقه و به وجود آمدن همکاری با ثبات بین روسیه و همسایگان این کشور در شرق اروپا، مستلزم ثبات یافتن مناسبات مسکو و جمهوری‌های غرب گرا در مجاورت روسیه و مشخص شدن جایگاه غرب در سیاست خارجی روسیه به منزله یک رقیب، یا شریک و همسایه قابل اعتماد و دارای انگیزه‌های ایجاد صلح گرم و همکاری محور است. چنین سناریویی همراه با این فرض است که مادامی که گذار روسیه از وضعیت متزلزل به شرایط با ثبات اقتصادی و سیاسی تکمیل نشده است، نوسان در رفتار خارجی این کشور در ساخت و گسست ائتلاف با غرب و چانه زنی با همسایگان تداوم می‌یابد و کرم‌لین حداقل به عنوان قدرتی منطقه‌ای، تلاش می‌کند دعاوی خود را با صراحت بیشتری با رقبای خود در میان گذارد.

منابع و مأخذ

- Cameron, Fraser (June 2014), "What Now for EU-Russia Relations?", *World Commerce Review*.
- Gaddy Clifford G. and Barry W. Ickes (May 2014), "Beyond the Sanctions: Russia, the West, and Ukraine", Available At: <http://grizzly.la.psu.edu/~bickes/beyondsan.pdf>, Accessed on 11/11/2014.
- Graham, Thomas. September 2014, "The Dangers of a New Containment Policy For Russia," in: Paul J. Saunders (ed), *Cost OF of a new Cold War: the U.S Russia Confrontation over Ukraine*, Center for the National Interests.
- Hunter, Robert (August 2014), "Russia and the New "New World Order", Available At: <http://perspectives.carnegie.org/us-russia/russia-new-world-order/>, Accessed on 10/08/2014.
- Inayeh, Alina (June 2014), "The Regional Impact of the Ukraine Crisis: Overview and Conclusions", in: Alina Inayeh, Daniela Schwarzer, and Joerg Forbrig (eds), *Regional Repercussions of the Ukraine Crisis, Challenges for the Six Eastern Partnership Countries*, The German Marshall Fund of the United States.
- Kanet , Roger E (2010), "From the "New World Order" to "Resetting Relations": Two Decades of US–Russian", in: Roger E. Kanet (ed), *Russian Foreign Policy in the 21st Century*, New York: Palgrave Macmillan.
- Kapitonenko, Mykola (June 2014), "Ukraine: the Political Crisis", in: Alina Inayeh, Daniela Schwarzer, and Joerg Forbrig (eds), *Regional Repercussions of the Ukraine Crisis, Challenges for the Six Eastern Partnership Countries*, The German Marshall Fund of the United States.
- Lukyanov, Fyodor (2014), "Reverting to a Crossroads," *Russia in Global Affairs* 12, No. 1 .
- (September 2014), "Russia's Asymmetrical Response: Global Aikido," in: Paul J. Saunders (ed), *Cost OF of a new Cold War: the U.S Russia Confrontation over Ukraine*, Center for the National Interests.
- Magen, Zvi ,Olena Bagno-Moldavsky, and Sarah Fainberg (July 2014), "The Ukrainian Crisis and the Middle East", *Strategic Assessment* , Vol. 17, No. 2].
- Marshall, Blake (September 2014), "Russia, Ukraine, and U.S. Economic Policy," in: Paul J. Saunders (ed), *Cost OF of a new Cold War: the U.S Russia Confrontation over Ukraine*, Center for the National Interests.
- Miller, Benjamin (2007), *States, Nations, and the Great Powers, The Sources of Regional War and Peace*, Cambridge, Cambridge University Press.

- Moshes, A (1998), "Conflict and Co-operation in Russo-Ukrainian Relations", in Coppieters, B., Zverev, A. and Trenin, D. (eds) *Commonwealth and Independence in Post-Soviet Eurasia*. London, Portland: Frank Cass .
- Norberg, Johan & Fredrik Westerlund. (April 2014), "Russia and Ukraine: Military-Strategic Options, and Possible Risks, for Moscow", *RUFS Briefing No. 22*.
- Nygren, Bertil. 2008. *The Rebuilding of Greater Russia Putin's Foreign Policy Towards the CIS Countries*, New York: Routledge.
- Oldberg, Ingmar (2010), "Aims and Means in Russian Foreign Policy", in: Roger E. Kanet (ed), *Russian Foreign Policy in the 21st Century*, New York: Palgrave Macmillan.
- Popescu, Nicu (May 2014), "Ukraine: Four Crises, One Country" , *European Union Institute for Security Studies*.
- Saunders, Paul J (September 2014), "Overview: Toward a New Cold War?," in: Paul J. Saunders (ed), *Cost OF of a new Cold War: the U.S Russia Confrontation over Ukraine*, Center for the National Interests.
- Shearman, Peter (2010), "History, Russia and the West, and Cold Wars", in: Roger E. Kanet (ed), *Russian Foreign Policy in the 21st Century*, New York: Palgrave Macmillan.
- Skak , Mette (2010), "Russia's New "Monroe Doctrine", in: Roger E. Kanet (ed), *Russian Foreign Policy in the 21st Century*, New York: Palgrave Macmillan.
- Smith, Ben and Mills (September 2014), "Ukraine: Towards a Frozen Conflict?", International Affairs and Defense Section. Available At: <http://www.parliament.uk/business/publications/research/briefing-papers/SN06978/ukraine-towards-a-frozen-conflict>, Accessed on 16 /09/ 2014.
- Yurgens, Igor (September 2014), "Targeted Sanctions With an Unclear Target", in: Paul J. Saunders (ed), *Cost OF of a new Cold War: the U.S Russia Confrontation Over Ukraine*, Center for the National Interests.
- Ziegler, Charles E (2010), "Aims and Means in Russian Foreign Policy", in: Roger E. Kanet (ed), *Russian Foreign Policy in the 21st Century*, New York: Palgrave Macmillan.
- <http://www.osw.waw.pl/print/22174>, Accessed on 21 May 2014 .
- <http://www.enca.com/money/russia-lose-some-40-bn-year-due-sanctions-minister>.(24 November 2014), Accessed on 28 November 2014.